

انتقاد

گفت‌وگو

۴

دوره دوم
تیر و مرداد ۱۳۴۳
(ضمیمه کتاب یکلیاوتنهائی اوچاپ سوم)

در باره:

تئوری ترجمه

حصار

مردان بی زن

و...

کند و کاو در کتابهای خیلی جدی

زندگی سال لیله، ساختمان رادیوهای کوچک ترانزیستوری - لامپی، انقراض سلسله صفویه،
تئوید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره، صادق هدایت در زندان زندگنی، فیلم و کارگردان.

بها ۳ ریال

انتقاد

کتاب

۴

دوره دوم
تیر و مرداد ۱۳۴۳
(ضمیمه کتاب یکلیا و تنهایی او چاپ سوم)

در باره:

تئوری ترجمه

حصار

مردان بی زن

و...

کند و کاو در کتابهای خیلی جدی

زندگی گالیله، ساختمان رادیوهای کوچک ترانزیستوری - لامپی، انقراض سلسله صفویه،
عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معره، صادق هدایت در زندان زندگیش - فیلم و کارگردان.

بها ۳ ریال

زندگی گالیله

اثر « برتولت برشت »

ترجمه عبدالرحیم احمدی

۳۰۴ صفحه رقیعی ۱۲۰ ریال

زرکوب ۱۵۰ ریال

ترجمه نمایشنامه «گالیله و گالیله» اثر « برتولت برشت » است که بوسیله آقای دکتر عبدالرحیم احمدی از متن فرانسه بعمل آمده و با اصل آلمانی مقابله شده است. « برشت » در این نمایشنامه زندگی گالیله را از آن روزیکه دوربینی ساخته است و بوسیله آن آسمان و ستارگان را می بیند و حرکت زمین را بسدور خورشید برای پسر کوچک خدمتکارش شرح می دهد، تا روزیکه در برابر فشار انکیزیسیون مجبور به انکار عقاید خود می شود و بالاخره سالهای آخر زندگی او را که زندانی انکیزیسیون است، و باز تحقیقات خود را ادامه میدهد، بصورتی تازه و زیبا مجسم ساخته و فلسفه این رفتار «گالیله» را با چنان دقت و امان نظر بیان داشته که فقط از نویسندگانی چون « برشت » ساخته است.

مقدمه ای که آقای دکتر احمدی درباره زندگی و آثار « برشت » بر کتاب نوشته اند خود کتاب جامع و کاملی است. امیدواریم که در آینده مفصل در باره این کتاب پرارزش بحث کنیم.

ساختمان رادیو های کوچک

ترانزیستوری - لامپی

تألیف مهندس مهدی فرزاد

در این کتاب آقای مهندس فرزاد پس از اینکه خواننده را با وسایل لازم برای کار ساختن رادیو آشنا می سازد نقشه های متعددی از رادیو های بی برق و باطری، باطری دار ترانزیستوری و لامپی و بالاخره رادیو های لامپی کوچک برقی میدهد. آماتورها با کمال سادگی می توانند با استفاده از این کتاب رادیو های کوچک بسازند و در این صنعت پیشرفت کنند.

انقراض سلسله صفویه

و

ایام استیلای افغانه در ایران

تألیف لارنس لکهارت

ترجمه مصطفی قلی عماد

۶۶۰ صفحه - زرکوب ۳۸۰ ریال

لارنس لکهارت پیش از این در سال ۱۹۳۸ کتاب زندگی نادرشاه را در انگلستان منتشر ساخته که آقای مشفق همدانی آنرا تحت عنوان « نادرشاه » به فارسی ترجمه و اقتباس کرده اند. در تدوین کتاب حاضر لارنس لکهارت اساس کار خود را بر اسناد و فوشتجات معتبر و « شواهد عینی اعم از ایرانی و جز آن » قرار داده و تاریخی جامع و مستند با اسلوبی تحلیلی در سال ۱۹۵۸ تألیف کرده است.

کتاب مشتمل برسی و هفت فصل: اواخر دوره صفویه، شاه سلطان حسین، شورش افغانه، حمله محمود، محاصره اصفهان، حمله بطرکبیر به ایران، سلطنت محمود، تقسیم ایران بدست ترکیه و روسیه، سلطنت اشرف، تجدید سلطنت صفویه... روابط شرکتهای هند شرقی انگلیس و هلند با ایران... قرار داد ۱۷۰۸ فرانسه و ایران... روابط فرانسه با ایران تا سال ۱۷۳۰ است.

بعلاوه شش مبحث ضمیمه: (در باره شهر اصفهان در ربع اول قرن هیجدهم و هنر های زیبا و علم و ادب در عهد صفویه و توضیحات در باره نقشه ها و منابع کتاب) و همچنین تعلیقات و فهرست ماخذ و فهرست عمومی بطور کامل در کتاب آمده است.

مترجم ضمن حفظ امانت کامل در متن اصلی، نثری بس شیوا و روان در ترجمه فارسی کتاب بکار برده که بمراتب بر لطف آن می افزاید. ایشان از همکاری آقایان مدرس رضوی، دکتر صادق گوهرین، دکتر محمد معین، دکتر حسن ره آورد، و سایرین در انجام این کار پرارزش برخوردار بوده اند.

تئوری ترجمه

به زبان روسی

اثر فدروف - از انتشارات مؤسسه ترجمه به زبانهای خارجی - مسکو ۱۹۵۰
ترجمه کردن خود هنری است و از آنجائیکه هر کسی را استعداد هنرمند بودن نیست، همه به صرف دانستن زبان نمی توانند مترجم باشند. بین هنر و صنعت فرق بسیار است. با تمرین و تکرار و دقت می توان صنعت را فرا گرفت ولیکن هنر مسئله ذاتی است، جزء خمیره و وجود يك هنرمند است. بدون دارا بودن استعداد نمی توان هنر را فرا گرفت، اما افراد با استعداد می توانند هنر را که چون دانه ای در وجود آنها نهفته است پرورش دهند و بارورش سازند.

* * *

برای بالا بردن سطح فکر و فرهنگ ملتی و برای پرورش ذوق و اندیشه آن ملت نخستین شرط ترجمه از ادبیات دامنه دار خارجی است. اما من چون به پاره ای از ترجمه ها می اندیشم فکر می کنم یکاش آنرا ترجمه نمی کردند! اثری که بوسیله مترجمی فاقد صلاحیت ترجمه می شود درست چون تصویر زن زیبایی است که روی آینه دق افتاده باشد.

* * *

آیا برگرداندن شعر مشکلتر است یا نشر؟ ... نمی توان وجه تمایزی بین آندو قائل بود، ترجمه شعر اصولی دارد و ترجمه نشر نیز دارای قواعدی است که باید رعایت شود. اکثر نویسندگان بزرگ در آثار خویش سبکی مخصوص به خود دارند که باید به گاه ترجمه آنرا رعایت کرد. ما حق نداریم اثر بالزاک را چون اثر امیل زولا ترجمه کنیم... بنا براین نمی توان گفت کدام مشکلتر است... در ترجمه شعر، اگر آن شعروزن و قافیه داشته باشد باید حتماً هنگام برگرداندن آنرا بصورت کلامی موزون و مقفی در آورد... بودلر هنگامی که ترجمه شعری را به پایان می رسانید هم متن اصلی و هم ترجمه خود را چندین بار به صدای بلند می خواند تا ببیند آیا توانسته است وزن شعر و اصالت ترجمه را رعایت کند یا نه؟

* * *

در ترجمه برای شناسانیدن شخصیت يك قهرمان باید بزبان او سخن گفت ... گاه دیده شده است که يك باربر بی سواد درست با لحنی گفتگو می کند که يك استاد دانشگاه سخن می گوید . در حالیکه در متن اصلی نویسنده این اصل را رعایت کرده است ولی مترجم از روی بی اطلاعی چنین خطای نابخشودنی را مرتکب می شود .

* * *

... هنگام ترجمه برگرداندن اسامی جایز نیست . مثلاً اگر نام قهرمان داستانی « ژان دونوار » است مترجم حق ندارد آنرا « ژان سیاه » ترجمه کند .

مترجمی که اصول بالارا رعایت نمی کند درواقع فقط موضوع نویسنده اصلی را بازگو کرده است و نباید عنوان ترجمه بر آن بگذارد و این کاری است که اغلب در خود زبان متن نیز انجام می گیرد: مثلاً در انگلستان موضوع آثار شکسپیر را بفرآوانی منتشر می سازند و در دسترس مردم می گذارند بدون آنکه عنوان ترجمه بدان بدهند .

* * *

... گروهی از مترجمان تصور می کنند که چون اثری را کلمه به کلمه و آنچنانکه هست ترجمه کنند کار آنها اصیل و بی نقص و کامل خواهد بود . در حالیکه واقعیت بجز این است : مترجم با حفظ اصالت متن در پس و پیش کردن کلمات و حتی جملات آزاد است و باید تلاش کند تا زیباترین و مناسبترین کلمات را برگزیند و بکار برد . مترجم می تواند بجای ضرب المثل های مندرج در متن اصلی از معادل آن در زبان خود استفاده بکند . بسیار دیده شده است که در يك اثر گروهی از افراد داستان بزبان دیگری سخن می گویند . مثلاً در « جنگ و صلح » تولستوی چند نفری به زبان فرانسه گفتگو دارند در این صورت باید عیناً خود جمله فرانسه را نقل کرد و معنی را زیر صفحه توضیح داد .

هنگام ترجمه يك نوشته حتی الامکان باید جملات کوتاه را کوتاه و جملات طولانی را طولانی نقل کرد در حالیکه مشاهده می شود اغلب مترجمان بر اثر نداشتن مهارت لازم از روی اجبار برای تفهیم يك جمله کوتاه شرحی طولانی می نویسند ، مثلاً مهارت چخوف در بکاربردن جملات کوتاه و سلیس است و باید هنگام ترجمه اثر او از جملات کوتاه استفاده شود . مترجم نباید اصرار داشته باشد که حتماً آثار نویسندگان بزرگ را ترجمه کند . چه بسا پیش آمده است که ترجمه اثر يك نویسنده گمنام شهرتی

بهم رسانیده و مترجم را در ردیف مترجمین طراز اول قرار داده است .
 عده ای از نویسندگان در آثار خویش با کلمات بازی می کنند .
 اگر مترجم هنگام ترجمه بر اثر نارسائی زبان و یا عوامل دیگر از اینکار
 درماند ، باید عین جملات را برگرداند و یا با ادای توضیح از ترجمه
 خود داری کند . ترجمه از زبان دوم بکلی مطرود است چه در این صورت
 سبک اثر بکلی دگرگون خواهد شد و زیبایی و روح آن از میان
 خواهد رفت .

تغییر و تبدیل و یا حذف مطلبی هنگام ترجمه کتابهای ایده ژولوژیکی
 بصراف اینکه آن تئوری در کشور مترجم مطرود و محکوم است بهیچوجه
 جایز نیست و بهتر است در چنین شرایطی از ترجمه خود داری شود .
 ترجمه چون گیاه منطقه گرمسیری یا سردسیری است که بخواهیم در منطقه‌ای
 با آب و هوا و شرایط متغایر پرورش دهیم ؛ باید آن گیاه به دقت نشانیده
 شود و بدقت پرورش یابد تا بارور شود و به ثمر برسد . شاعر می گوید
 خود اثر چون گلی است خوشبو ولی هنگام ترجمه مانند آنست که ما آن
 را درون ظرفی شیشه ای گذاشته ایم ؛ چه ، رنگ و شکل دارد ولی عطر
 نخواهد داشت .

گروهی از ناقدان به غلط هنگام نقد یک ترجمه تنها به خواندن متن
 ترجمه اکتفا می کنند . آنرا از نظر رعایت و یا عدم رعایت قوانین دستور و
 زیبایی و نوشتن کلمات ارزیابی می کنند در حالیکه مسئله چیز دیگری
 است . ترجمه باید با متن اصلی مقایسه شود تا مشخص گردد که آیا اصالت
 متن و بالاتر از همه سبک نویسنده رعایت شده است یا نه . زیرا در صورت
 عدم رعایت سبک بین موضوع از یک سو و سبک از سوئی دیگر دو گانگی
 پدید خواهد آمد و تلاش مترجم برای پدید آوردن یک اثر ارزنده بی نتیجه
 خواهد بود . بسیار دیده شده است که مترجمین ، آثار تولستوی و چخوف
 را کاملاً بیک سبک و شبیه بهم ترجمه کرده اند در حالیکه نوشته های تولستوی
 چون دریائی پهناور آرام است و آثار چخوف همانند جویباری است زلال
 ولی پر خروش .

* * *

اصولاً اقتباس عملی است بی ارزش . مثلاً چندی پیش در هند «بازرس»
 اثر گوگول را کاملاً هندی کرده بودند ؛ یک شارلاتان به اسم بازرس به کلکته
 می آید از مردم کلاه برداری و تلکه می کند دختر شهردار را می گیرد و ...
 اولاً نمیتوان روی این اثر نام گوگول را نهاد زیرا گوگول داستانی

به اسم بازرس که در کلکته اتفاق می افتد نوشته است و ثانیاً استفاده از چنین اثری بدون ذکر نام گوگول يك نوع دزدی است که در اصطلاح ادبی به آن «پلاگیات» می گویند و این فاجعه بیشتر بر سر نمایشنامه ها آمده است و می آید .

جملات ممکن است به خودی خود چندان ارزشی نداشته باشند ولی از آنجائیکه ادبیات ترجمه‌ای انعکاس حیات يك ملت است اگر برای تجلی چنین انعکاسی بکار بروند تحصیل اعتبار می کنند و باید با نکته سنجی و اندیشه تمام از آنها بهره برداری کرد .

ترجمه ایرج نوبخت

یکلیا و تنهائی او

از
تقی مدرسی
چاپ سوم

دختر رعیت

از
م. ا. به آذین
چاپ دوم

هوای تازه

مجموعه شعر
از ا. بامداد
چاپ دوم

از انتشارات نیل

بحث و انتقاد

حصار

مجموعه شعر از پرویز خائفی
از انتشارات کانون تربیت شیراز
۱۹۲ صفحه زرکوب - ۸۰ ریال

اشعار خائفی را پیش از آنکه حصار بدستم برسد ، دیری بود که در مطبوعات می خواندم ، همیشه شاعری بوده است که در نوجوئی قلمرو معتدلی را شناخته و نخواسته است خویش را با دنیاهاى غریب تر آشنا کند ، تلاش او در شعر ، در شعاع همان تلاش هائی است ؛ که در حد پسند و قبول او ، توسط دیگران انجام گرفته است ، باین معنی که مجموعه حصار ۶۸ قطعه شعر دارد که بیشتر آنها شکل چهار پاره های معمول را دارد و منهای غزل هائی که در آخر کتاب آمده است تعداد کمی از قطعات باقی می ماند که با اوزان شکسته ساخته شده و آنها هم ابداعی در فرم ارائه نمی دهند .

اما شعر خائفی در همین شکل هائی که اشاره شد ، در حد متعالی خودش درخشیده است . زبانی صاف و بی تکلف ، مصرع هائی قوام گرفته و بیانی راحت و کمال یافته دارد .

با آنکه شاعر و خیال نداشته است مطلبی بعنوان مقدمه بر این کتاب بنویسد ، اما بالاخره طاقت نیاورد و ده صفحه مقدمه نوشته است که ایکاش نمی نوشت . و خواسته است « حرف هائی کلی ، اما مختصر - از آنچه تحول ادبی قرن حاضر گفتنش را ایجاب می کند » بزند ، لکن از این نقطه نظر ، حرف تازه ای در این ده صفحه گفته نشده است . چون توقع آدم از مقدمه مفصل يك كتاب شعر حداقل اینست که ما را با اعلامیه جدیدی یا وجود حرکت نوئی روبرو کند و گرنه دفتر شعر مقدمه و مؤخره نمی خواهد و خواننده هم چنین تکلیفی برای شاعر نمی شناسد .

در چند جا شاعر ارادت عجیبی به توللی ورزیده است ، من حتی تأثیر خفیفی هم از شیوه توللی در اشعار خائفی ندیدم ، چرا که اگر از این دو سه تا ترکیب « گریز آئین » ، « سبک گریز » و « دخمه گمان » بگذریم ،

وقتی کتاب حصار را می‌بندیم می‌بینیم که از «رها» و «نافه» بسی فارغ است به خصوص از لحاظ تصویرپردازیهای نو سیر و سیاحت دیگر و تازه‌تری دارد:

چشمم - شکسته زورق غم - تا دور
دریای بیکرانۀ بی‌فانوس
شب خالی از امید لطیف صبح
آوای باد ، همه‌مۀ افسوس .

پنجهٔ نرم نسیمی خوش ، سرد
از نگاه شرمگین پرده‌ها
خاک خواب
سینهٔ مشتاق خاموشی طپید

(درباغ چشم او ص ۱۱۸)

برعکس، از این حیث، تأثیر دو سه تن از شاعران جوان‌تر معاصر بیشتر به چشم می‌خورد که از آن میان سهم شیوۀ نادرپور بیشتر است، بویژه در بعضی اشعار که قدیمی‌ترند و یا عاشقانه‌اند و یا اشعاری که بوی مرگ و بیماری می‌دهد و در بحر بسیار معمول مضارع (مفعول و قاعلات ...) ساخته شده‌اند و این بحر را چه بسیار هم بکار گرفته است :

دیشب دو باره ، رقص برانگشت ترد ماه
طرح نگاه پاک تورا در هوا کشید
از هر ستاره شاخه گیسوی تو شکفت
عطر زلال نام تو ، در شاخه‌ها دوید

(بامداد تلخ - سال ۳۸)

از همین نمونه‌اند قطعات « باقصه های تو » ، « عطر تازه وحشی » « سفر سرنوشت » که محصول سال‌های ۳۸ و ۳۹ اند و قطعهٔ « شیراز، بی‌تو » که اینگونه آغاز می‌شود :

کاش ای امید گمشدهٔ من
روزی امید آمدنت بود ...

معدالك این تأثیر پذیری‌ها - که معمولاً اقتضای شروع شاعری است در خائقی آنچنان نبوده است که او را مدام در شعاع مغناطیس خود نگاه دارد، شعرهای سال ۴۱ و ۴۲ از او در همان قلمرو معتدلش - شاعری آگاه و مستقل می‌سازد .

کوچید کاروان زمان - در من
رنج درنگ و شوق تکاپو مرد
خورشید را غروب نگاهم باز
تا بیکران خامش ظلمت برد .

خائفی در اشعارش زبان خاصی ندارد ، در میان همان واژه‌های زندگی می‌کند که هیچکدامشان به دعوت او به جهان شعر پا نگذاشته‌اند ، واژه‌هایی که بی‌دخالت او نجابت شاعرانه یافته‌اند و قهر و آشتی‌شان قبل از او سامان گرفته است . بنا بر این اگر قرار باشد خصوصیتی برای شعر او بیایم باید در دنیای تخیل و دید و مشغله تصویرگری او جستجو کنیم . تصویر او مالک رازی نیست ، یعنی معنائی نیست ، راحت و روشن است . در همان بار اول که می‌خوانیم همه چیزش را کشف می‌کنیم و چون به سراغ ابهامی نمی‌گردیم ، استعداد تعبیرپذیری ندارند . منظورم این نیست که خائفی باید در توصیف‌ها و تصویرهایش زبانی تاریک بکارگیرد تا به دنیای استعاره‌ای تازه‌ای پا بگذارد . بلکه می‌تواند لااقل همین زبان را با همان توصیف‌ها و تصویرهایش ، و همان محیط پراز خواب و رؤیا را از معبر تازه‌ای عبور دهد و از این راه شکلی کنائی ارائه دهد و توشه ابهامی بیاورد . این حرف‌هایی که خائفی از «شمع انجمن» و «گنج و ویرانه» می‌زند و قرینه‌سازیهایی از این قبیل يك سنت گرائی غیرصمیمی است ، چه احتیاجی به اینکار هست ؟ بگذار اینکارها ارزانی همان شاعران انجمن‌های ادبی باشد . شعر نو خوب گفتن ، احتیاجی به تظاهر به دانستن شیوه‌های قدیم و ندیم ندارد ؛ و حتی گاهی نه به تظاهر ؛ بلکه به دانستنش هم احتیاجی نیست ؛ دانستنش خوب است ؛ سیر و سیاحت در آن حوالی خود جذبه‌ای و خاصیتی دارد اما نه برای خوب شعر نو گفتن . چه اصراری داری که از شعرت فلان شیرازی و بهمان شیرازی هم خوشش بیاید؟ نه تو از نسل آنهایی و نه همه راهها به شیراز ختم می‌شود . يك کاری کن که احمد رضا احمدی خوشش بیاید . و گرنه شاعران رند و هوشیار و وحشتناکی که بعد از او می‌آیند حریفان را توی جیبشان خواهند گذاشت . «تشبیخ» کار مضحکی است . به ما جوان‌ها نمی‌آید . «ابر دمن یخ» است ، اینکار را يك نفر در ادبیات معاصر می‌کند کافیت . و گرنه چه معنی دارد که در مقدمه کتابمان ابتدا از شمس قیس و ارسطو و فیضفی دکنی حرف بزنیم و بعد در مقام ارادت به حافظ عصبانی شویم که چرا «نقشی از نقش‌هایش را می‌نگارند» و به طنز و طعنه بنویسیم که بعله : «ابیاتش را تغییر مکان میدهند و از نعمت نقطه‌گذاری مدرن نیز برخوردارش می‌کنند» . آقای خائفی معتقد است که شاید گروه انگشت‌شمار و گمنام ؛ که زندگی‌معنویشان اجازه این جسارت را

می‌دهد بتوانند روح کلام و زبان درد نهان او را درک کنند .

من نمیدانم که خائفی خود جزو این «گروه انگشت‌شمار» است یا نه؟ ولی این را نیک میدانم که شاعری که حافظ را نقطه‌گذاری کرده زبان شناس باهوش و زیرکی است که حافظ را بزرگترین شاعر روی زمین میدانند و پس از سالیان دراز و تأمل‌های مدید به این اعتقاد رسیده است و خود گاهی شاهد آن بوده‌ام که تنها به يك بيت حافظ طی دو روز، در راه و پیراه و در خواب و در بیداری، آنقدر اندیشیده است و آنقدر حرف زده است که اگر همسفر تنگ حوصله‌ای بودم در همان نیمه راه مازندران ره‌ایش کرده بودم. و تازه این دو روز تعمق درباره يك بيت، شاید خود مسبوق به زمان‌های درازتری بوده است و نمیدانم شاید مسبوق به يك عمر شاعری او بوده است، هر کس دیگری راجع به يك «بيت» اینهمه فکر می‌کرد، لااقل در این سن و سال سایه سری‌داست که زیر سقف آن بنشیند نه آنکه برود و در شیرگاه يك بيت روستائی اجاره کند و در آنجا بازش دود و دمی از کومه هوا کنند .

بعلاوه خائفی باید قبول کند که از همین « نعمت نقطه‌گذاری مدرن » است که او امروز میدانند که مصرع‌هایش را اینطور بنویسد :

همچون کهوتران سپیدی گریختند

از آشیان دست من ،

افسوس ! دست هاش .

که باید بیت غزلش را اینطور ارائه دهد :

روزگار تلخ زاریها - خوشا بر من ! - گذشت

خنده چشم تو باد و خنده پیمان باد !

و نمیدانند که «دو نقطه» را جای مخصوصی است و هر جایی بکار نمی‌رود

و آنوقت این مصرع بی‌جهت بدینصورت درمی‌آید .

اینك ترا بهانه بودن :

غم من است .

و اصرار دارد تا در سراسر کتابتش در نقطه‌گذاری افراط و تفریط کند .

اینهاست آنچه که فرم شعر خائفی و شیوه بیانش مرا به گفتنش انگیزت،

اما او بعنوان شاعر امروز سرانجام نمی‌تواند از تأثیر حیات تازه تصویرهای

جهان امروز بر کنار بماند، دیگر طبیعت بکر و دست نخورده و وحشی نه‌بدان

صورت است که بود، کارخانه‌ها بادودکش‌هاشان جای جنگل‌ها را گرفته‌اند تا

خائفی، مگر از روی عقده و به عاریه، از «نزهت چمن» سخن نگوید. آن چشم-

اندازه‌های زمانیک در هیولای صنعت و هیاهوی ماشین کم شده‌اند، پس چرا

ضمیر خود را برای آنچه که هست بیدار نکنیم؟ برای نیرو و سرعت و کارخانه و مسلسل. برای ماشین که با چرخ‌ها و دنده‌هایش، و با پیستون‌ها و معماری پیچیده‌اش یکی از کنائی‌ترین و استعاری‌ترین تصویرهای قرن ما را ساخته است، امروز در جهان مرموز لا براتورها «خضر فرخ‌پی» فراموش شده است، يك اتومبیل کورسی خیلی زیباتر از غزال رمنده صحرا است. چرا که وقتی مسافر آنیم باید افسوس بخوریم که طبیعت را ساکن و اندیشیده شده نمی‌بینیم... آنچه دیروز برایمان دست نیافتی و مرموز و خیالی بود امروز نزدیک‌ها و در میان ما است: دریاها را در نور دیده‌ایم و نور غریب اعماق را شناخته‌ایم، در آسمان از فراز ابرها حرکت مناظر بزرگ زمینی را دیده‌ایم و در زمین، قطارهایی را دیده‌ایم که پیش می‌روند و خورشید را پس می‌رانند... بنا بر این شاعر «حصار» نمی‌تواند دریچه‌ای از روحیه خود بر این همه نقش‌های تازه دنیای امروز نگشاید.

مضامین شعر خائفی یا عاشقانه‌اند که غالباً از لیریس‌م شاد و دلنشینی سرشارند و یا مرگ‌آلود و بیمارگونه‌اند که سیراب از اندوه تلخ ماندن و ماندن و اینهمه ماندن است. و درباره محتوای شعر او به همین اشاره کوتاه در این مجال تنگ بس می‌کنم تا شمارا به خواندن «خواب» شیرین او، که از قطعات خوب کتاب است، دعوت کنم:

خواب

چشم به راهم چو دشت تشنه باران:

روزی اگر ابر سایه گسترد...

آنروز...

بشکند از خاک خشک باورمن باز

«شادی خواهش» چو بوته‌ای به بهاران.

روزی اگر ابر، سایه گسترد.....

افسوس:

اینهمه رنگین کمان خواب و خیال است!

یداله رویائی

مردان بی زن

ارنست همینگوی *

«ترجمه»ی محمدعباسی چاپ دوم.

«مردان بی زن» را اصلاً نمی‌شود جدی گرفت. در واقع نوشته‌ی خودمترجم است. ملهم از تصویر باطل ترجمه‌ای از همینگوی «اشتباه»، از همان عنوان روی جلد کتاب توی ذوق می‌زند تا آخرین جمله‌ی پایان کتاب در صفحه‌ی ۱۸۰:

مردان بی زن. بجای Men Without Women مردان بدون زنان. شامل پانزده داستان! با این عنوان‌ها:

شکست‌ناپذیر. بجای The Undeafated شکست نخورده یا از پانزده تا. تعطیل فاحشه خانه‌ها. بجای Che Ti Dici La Patrea وطن به تو چه می‌گویند؟

«نویسنده - مترجم» محترم سرفصل بخشی از همین قصه را بجای داستان تازه‌ای فرض کرده است: بعد از باران! (ص ۱۰۵) به این ترتیب تعداد قصه‌های کتاب را از چهارده * * * به پانزده رسانده است.

قهرمان ایرلندی و پهلوان افریقایی! بجای Fifty Grand پنجاه تا هزار.

بازپرسی نظامی بجای A Simple Enquiry بازجویی ساده.

خواب و خیال بجای Banal Story قصه‌ی ساده یا پوچ.

* در ایلینوئیز دنیا آمد. سال ۱۸۹۸ و ۶۳ سال بعد در ایداهو با تفنگ شکاری خودش را کشت. به اعتبار قول بسیاری از خلائق، وهم این بنده، بزرگترین نویسنده‌ی زمان ماست و کمتر کس از اهل قلم توانسته است تصویر زمان ما - «این کج آئین قرن دیوانه» - را چون او به روی صحایف کتب ثبت کند.

ابراهیم گلستان چندین سال پیش نخستین بار هفت قصه‌ی او را به فارسی برگردانده است همراه با مقدمه‌ای مبسوط در شناساندنش. در زندگی خوش و کوتاه فرنیس مکومبر. و پس از او پرویز داریوش و نجف دریا بندری از شناسندگان موفق او بوده‌اند به فارسی زبان‌ها.

* * * از این چهارده، دو قصه را ابراهیم گلستان - در زندگی خوش و کوتاه فرنیس مکومبر - و هشت قصه را سیروس طاهباز در «از پانزده» - از انتشارات مروارید - ترجمه کرده‌اند.

ازدواج همه چیز را چاره می‌کند! بجای Now I Lay Me اکنون خود را می‌خوابانم .

بیهوده است از متن قصه‌ها حرف زدن. به جرئت می‌شود گفت يك جمله‌ی صحیح و اصیل در تمام این صد و هشتاد صفحه نیست. این است که به مقایسه‌ی يك قصه از این پانزده تا! اکتفا می‌کنیم .

عنوان: پهلوان ایرلندی و پهلوان افریقایی . بجای Fifty Grand پنجاه تا هزاری .

متن: جاك ۱ حالتان چطور است؟!

بجای: ۲ «I asked him «How are you going yourself Jack?»

ازش پرسیدم «خودت چطوری، جاك؟»

او در جواب از من ۳ پرسید: والکات ۴ را دیده‌اید؟

بجای: «You seen this Walcott?» he says

گفت «این ولکات رو دیدیش؟»

بلی در میدان ورزش دیده‌ام .

بجای: «Just in the gym» «فقط تو باشگاه»

جاك گفت: من می‌خواهم با این پسره يك پنجاه‌ای نرم کنم.

بجای:

«Well», Jack says, «I am going to need a lot of luck with that boy.»

جاك گفت «خب، باید خیلی شانس بیارم این پسره رو بزخم»

سولدر گفت: او حریف شما نیست .

بجای:

«He can't hit you, Jack» Soldier said . سلجر گفت: «نمیتونه بزنتت ، جاك»

بهر صورت من می‌خواهم يك سر پنجاه‌ای با او نرم کنم:

بجای: «I wish to hell he couldn't.» «کاش کپه مرگش نمیتونست»

دو جمله را «نویسنده - مترجم» حذف کرده است.

۱ - مردان بی‌زن . ص ۱۱۱ . «نویسنده - مترجم» در پای صفحه

می‌نویسد: جاك قهرمان ایرلندی!

(۲) Men without women . Penguin books . p . 82 .

۳ - در پای صفحه ۱۱۱ مردان بی‌زن: مقصود جری است که موضوع

از زبان وی حکایت می‌شود!

۴ - در پای همان صفحه: پهلوان افریقایی!

من گفتم : او کاملاً آماده پیکار است .

بجای : I said « He looks easy to hit » گفتم « زدنش آسون به نظر میآید . »
جاك اظهار داشت : بلی مسلماً شما اورا به هلاکت خواهید رساند .
بجای :

« Sure » Jack says, « He ain't going to last long . He ain't going to last like you and me, Jerry . But right now he's got every thing »

جاك گفت « آره ، زیاد دووم نمیاره . جری ، مته من وتو دووم نمیاره .
اما حالا همه چی رو بلده . »

يك جمله دیگر درونگارش - ترجمه - حذف شده است .
جاك گفت : اگر بخت یاری کند ، ممکن است :

بجای : « May be » Jack says « Sure . I got a chance to . »

« بلکه بشه . آره یه شانس برام مونده . »
من گفتم : اورا نیز بمانند « ریچی لیوی » از میدان بدر کنید .
بجای :

« Handle him like you handled Richie Lewis . » مته ریچی لویس کارشو بکن ،
ریچی لیوی آدم بی اهمیتی است .
بجای .

جاك گفت « Richi Lewis » Jack said . « That kike ! »
جهوده !

در اینجا سه جمله در ترجمه - نگارش - حذف شده است و بعد :
یکی از کسانی که سر میز پهلویی نشسته بودند ، پرسید : مرد بزرگ
ایرلندی باز میخواهد چه بکند ؟
بجای :

« What do you mean, kike? » one of the broads says . « What do you mean , kike , you big Irish bum ? »

یکی از خارجی ها گفت « منظورت از جهود چیه ؟ فره خرات ایرلندی ،
منظورت از جهود چیه ؟ »

جاك جواب داد : مسلماً این پیکار باید انجام بگیرد .

بجای : « Sure. » Jack says « That'sit » جاك گفت « آره ، خودشه ... »

دوازده جمله در ترجمه - نگارش - حذف شده است و بعد :
ما همگی از بوفه بیرون آمدیم ومن عقیده مند بودم که جاك قهرمان تنومند
و دلاوری است ، اوحق دارد که هر چه بخواهد بگوید .

بجای :

We went out . That was Jaek. He could say what he wanted to when he wanted to say it .

«رفتم بیرون. جک اینطور بود. هر وقت که بود هر چه دلش میخواست می گفت.»

هوای راه «جرسی» بسیار خوفناک و طرب انگیز است، ولی زیبایی مناظر طبیعی و لطافت هوا در جاک که فقط زن و بچه و خانه خود را دوست دارد بی ارزش می باشد .

بجای :

Jack started training out at Danny Hojan's health farm over in Jersey. It was nice out there but Jack didn't like it much. He didn't like being away from his wife and the kids, and he was sore and grouchy most of the time .

«جک» توی موسسه‌ی «دنی هوگان» در «جرسی» شروع کرده بود به تمرین. جای خوبی بود اما جک آنجا را زیاد دوست نداشت. دوست نداشت دور از زن و بچه‌هایش باشد و آنجا اغلب اوقات تلخ و بهانه گیر بود. از این پس «نویسنده - مترجم» «مردان بی زن» صفحه صفحه حذف میکند پس از حذف چهار صفحه می نویسد: هوگان، که یکی از همراهان بود، اظهار داشت بطور حتم او (جاک) والکات را خواهد کشت .

برداشت «نویسنده - مترجم» درست عکس مطلب است. گفته‌ی هوگان، رئیس مؤسسه در اصل این بوده است: «میکشش، لت و پارش میکنه» و بعد از چند سطر «اونا خیال میکنن هیچ تمرین نکرده . این واسه موسسه‌ی من صورت خوشی نداره.»

پس از حذف ۲۸ سطر «نویسنده - مترجم» می نویسد : من از خود قهرمان ایرلندی پرسیدم: پس چه خواهید کرد؟ بیخوابی شمارا از پا در میآورد .

بجای :

« What do you thing about Jack , when you can't sleep ? » I said .

گفتم «جک، وقتی خوابت نمی بره به چی فکر میکنی؟» جاک در جواب آه عمیقی کشید و گفت: « من در فکر املاک و مستغلات خود در فلوریدا هستم ، من درباره ملک ، خود «برانکس» می اندیشم، افکار من متوجه بچه‌هایم است، در خصوص زن خود فکر میکنم»

بجای : « Oh, I worry.» Jack says. « I worry about property I got up in the Bronx, I worry about property I got in Florida . I worry about the kids . I worry about the wife. Sometimes I think about fights. I think about that kike Richie Lewis and I get sore. I got some stocks and I worry about them . What the hell don't I think about ?»

جك گفت « اوه، غصه می خورم ، غصه ی قرضاموتو «برنكس» می خورم، بعدش تو «فلوریدا». غصه ی بچه ها رو میخورم. غصه ی زمو می خورم. بعضی وقتا به مسابقه ها فكر میکنم . به فكر ریچی لوئیس جهوده میفتم و اوقاتم تلخ میشه. یه چیزایی گیر آوردم که غصه شونو بخورم. چه زهر ماریه که فكر شونکنم؟»
من گفتم: آخر فردا روز مسابقه است .

بجای : « Well,» I said «tomorrow night it' ll all be over »

گفتم «خب، فردا شب همه چی تموم میشه .»
جك گفت : اگر بخت یاری کند پیروز خواهم شد .

بجای : « Sure, » said Jack. « That always helps a lot, don' t it? That just fixes every thing all up, I suppose . sure . »

جك گفت «درسته، همیشه خیلی كمكه ، مگه نه؟ فكر میکنم همه چیز و سر جاش میشونه درسته .»

او جاك محتاج استراحت بود؛ میبایستی بخوابد ، بیداری چند روزه سخت ناراحتش کرده بود . او میبایستی عرق کند، آسوده شود و بخواب برود.
بجای :

He was sore all day . We didn' t do any work . Jack just moved around a little to loosen up. He shadow - boxed a few rounds . He didn't even look good doing that. He skipped the rope a little while. He didn't sweat .

تمام روز اوقاتش تلخ بود. هیچ کاری نکردیم . جك فقط کمی جست و خیز کرد تا بدنش نرم شود . چند دور باکیسه بکس تمرین کرد . انگار آن راهم درست نمیتوانست چند بار طناب زد. عرقش در نمیآمد.

کافیست دیگر . اصلا تطبیق این «ترجمه - نگارش» بامتن اصلی بیهوده است. «نویسنده - مترجم» این قصه ی ۳۲ صفحه یی (چاپ پنکوئن با حروف ریز) را در ده صفحه فارسی (با حروف درشت) خلاصه کرده است. خلاصه که نه ، «نوشته» است. بی آنکه يك سطر از متن اصلی را درست درك کرده باشد. موسسه ی ورزشی «دنی هوگان» را «سالن عمومی مهمانخانه» می داند (ص ۱۱۳)

و مدیر ودلال باشگاه ورزشی را و کارگردان معروف صحنه و هنرمند حسابی،
(ص ۱۱۴)، مشروب رقیق و کم اثر را «سنگین و مطبوع» می خواند (ص ۱۱۸)
و سیاهپوست امریکایی را پهلوان افریقایی (ص ۱۲۱).

چکیده ماجرا اینست که جک؛ مشتزن حرفه‌یی، پیش از مسابقه چون
خودش را در مقابل ولکات، مشتزن دیگر، ناتوان می بیند و شکستش را حتمی -
به فکر پول درآوردن میفتد. می داند که خواهد باخت، چرا پول گیرش نیاید.
دلال‌ها سراغش آمده‌اند. پنجاه هزار دلار شرط با ولکات. اگر دو بیک بیازد
بیست و پنج هزار دلار گیرش می‌آید.

روز مسابقه، تا دو رهفتم پیروزی با جک است. ضربه‌های چپش تمام صورت
ولکات را خونین کرده است. اما بعد از آن دیگر باید کنگ بخورد اگر دو بیک
بیازد بیست و پنج هزار دلار برده است. از نفس میفتد، دل وروده‌اش انگار قاطی
میشود، اما ایستادگی میکند. نباید از پا بیفتد. اگر «ناک‌اوت» شود همه‌ی
زندگیش را باخته است.

سرانجام با مشت چپ به کشاله‌ی ران ولکات می‌کوبد و با مشت راست
همانجایی را میزند که ولکات باو زده بود - پنج انگشت زیر کمرش - ولکات
میفتد و خودش را چنگ میزند و می‌چرخد و شروع می‌کند به پیچیدن. جک باخته
است و خطا کرده است، اما بیست و پنج هزار دلار را دارد.

توصیف همینگوی از تمام دقایق این مسابقه، و پیش از آن گذران جک در
مؤسسه‌ی هوگان، بی نظیر است. یکی از دقیقترین کارهای همینگوی که خود
شیفته‌ی این ورزش بود.

نوشته‌ی مترجم کتاب بکلی چیز دیگری است:

«صحنه‌ی بسیار خونینی بود، قهرمان ایرلندی (جاک) که از مقابله با
پهلوان افریقایی عاجز مانده بود، چندین بار برخلاف قانون حرکت کرده
صدماتی بر حریف وارد آورد. ولی مهذا معذب گشت و چنان کوفته و درمانده
شده بود که وصف آن از حوصله این سطور خارج است.» (ص ۱۲۱) و این
دوجمله معادل فارسی هفت صفحه از نوشته‌ی ارنست همینگوی است که در صفحه‌ی
اول «مردان بی‌زن» برنده‌ی بزرگترین جایزه ادبی نوبل! ۱۹۵۴ معرفی
شده است.

کوروش مهربان

گند و کاو در کتابهای خیلی جدی

منظومهٔ منتخب مغان

یا نادر دوران

اثر: ذبیح اله فصیحی تهرانی

۶۶۸ صفحهٔ وزیری - زرکوب ۳۵۰ ریال

ابیات از ۵۰ صفحهٔ اول کتاب انتخاب شده است :

ندانش البته بی نقص و عیب	فقط کامل است ذات دانای غیب
قدرت ایمان بهر کجا که نهد روی	صفحهٔ ج مقدمه
خدائی که دادش بشداد رفت	سنگ شود موم و دشت شود گوی
ز مخلوق خود نیک دارد خبر	صفحهٔ ج مقدمه
به اردی مهش مانده بل چند روز	خدائی که دست یتیمان گرفت
مزارع شود سبز و گردد شکیل	صفحه ۱
سر از بیضه آرد برون بس طیور	دقیقاً بدارد بر آنان نظر
چه میدید گرگهای دیوانه وار	ستعداد من شد ز طبعم بروز
که یزدان پرستی مهین مکتبی است	طیور هم به تسبیح رب جلیل
ندر شد بخرگاه حاکم درون	همه جوچکان مختلف جور جور
حضور فتحلی وزیر بزرگ	صفحه ۳
شرفیاب گردد گزارش دهد	بکار هجومند در آن دیار
	صفحه ۷
	در آن از حقیقت بسی صحبتی است
	صفحه ۲۶
	بشت دست و هم چهره اش را زخون
	صفحه ۲۷
	که شخصیتی هست راد و سترگ
	که تا صبح اقبال او هم دمدم
	صفحه ۲۸

نخست کشتی است و سپس اصفهان
یکی زانمیان شد ز غفلت صغیر
ولی با حسین (ع) سبط مرسل (ص) چهر بط

صفحه ۳۳

ببگذشته ی او دقیقاً برس

صفحه ۳۸

بسجاده اندر گهی مسی غنود
دلش رنجه میشد غمش هم وفور
مناسب بدش خدمت صومعه

صفحه ۳۹

که فرمانده را عزم زبید نخست

صفحه ۴۳

سخن تخم و آتش شکیبی متین ۴
صفی با تفنک ساز آمد ز در

صفحه ۵۰

مطیع همیشه بدستور خان
از این دودمان جلیل و کبیر
بتاریخ نامش حسین گشت ضبط

بخوانده است خود را اگر میرویس

شهی کو ز کشتن حذر می نمود
شهی کو ز کشتار وحش و طیور
شهی کو ز مردن بدش واهمه

که سلطان بسی عاقل است و چه سست

قلم بیل و کاغذ بود چون زمین
نبگذشت جز ساعتی بیشتر

حاشیه کتاب : ۴ - محکم و استوار . ضمناً چون بکیفیت این لغت
پی برده ام و بکار می بندم از اینرو آنرا نام مستعار همسر ادب دوست و
یک رنگم بانو طاهره بیان که خود از خاندان فضلاء و علماء است قرار دادم

از مشتریان محترم کتابشروشی نیل

که در خرداد ماه خرید کرده اند تقاضا می شود با ارائه
رسید صندوق نیل جایزه های خود را بدین شرح دریافت دارند:

دارنده رسیده شماره	۱۶۴۶	تاریخ	۴۳/۳/۱۳	معادل سه برابر
، ،	۱۹۰۱	،	۴۳/۳/۲۱	، دو برابر
، ،	۲۰۰۱	،	۴۳/۳/۲۵	، یک برابر

مبلغ قبض خرید

می توانند به رایگان برای خود کتاب انتخاب کنند .

مجموعه ادبیات امروز

مجموعه تازه ای که « نیل » زیر عنوان بالا به انتشارش دست زده است ، چنانکه از نامش پیداست شامل آثاری از ادبیات معاصر ایران و جهان است . کتابهای این مجموعه از میان آثار برجسته نویسندگان قرن بیستم (و تا حد امکان نویسندگان معاصر) انتخاب خواهد شد و این کار ساده‌ای نیست . زیرا وقتیکه سخن از آثار ادبی قرون گذشته در میان است ، کار انتخاب از میان آنها بوسیله سخن سنجان و محققان گذشته انجام شده و از میان آثار متعدد و بیشمار آن قرون ، آنها که حائز اهمیت و دارای ارزش بوده انتخاب و معرفی شده است . عده ای از نویسندگان و شاعران بکلی نامشان فراموش شده و عده دیگری بعنوان بزرگان ادب شناخته شده اند و آثارشان نیز معلوم و مشخص است . دیگر کسی نیست که در مقام بالزاک یا استاندال شك کند و « بابا گوریو » یا « سرخ و سیاه » را شاهکار بشمارد . اما در مورد ادبیات امروز چنین سنجش قاطعی بعمل نیامده است و قضایوتهایی هم که همه ساله بوسیله داوران جوایز و یا منتقدان مجلات ادبی بعمل می آید ارزش فصلی و زود گذر دارد و پس از مدتی فراموش می شود : همه ساله در فرانسه جوایز « گنکور » و « رنودو » و « فمینا » و ده ها جایزه دیگر به آثار تازه تعلق می گیرد . اما از میان صد ها کتابی که تا کنون این جوایز را برده اند شاید نتوانیم فقط ده جلد را نام ببریم که این امتیاز بدست آمده را حفظ کرده و اهمیت و ارزش پایداری یافته باشند . اما در این میان کتابهایی هست که زیبایی و ارزش شان تردید پذیر نیست و چه بسا که در آینده نیز بعنوان آثار برجسته این عصر باقی بمانند . کاری که « نیل » آغاز کرده است انتخاب این آثار از میان صد ها اثر و تهیه ترجمه آنها بوسیله مترجمان شایسته و قرار دادن آنها در این مجموعه تازه است .

نیل با تجربه ای که در گذشته بدست آورده و اعتمادی که تا کنون با انتشارات خود جلب کرده است امیدوار است که در این مرحله توفیق یابد و مجموعه پر ارزش و بی نظیری برای خوانندگانش فراهم آورد .

از این مجموعه بزودی منتشر خواهد شد:

مجموعه
ادبیات
امروز
۱

طلا

اثر « بلزساندرار » شاعر و نویسنده نامدار فرانسوی

ترجمه محمد قاضی

در این کتاب « بلزساندرار » با سبک زیبا و شاعرانه اش ماجرای واقعی « یوهان اوگوست سوتر » را شرح میدهد که کشف طلا در زمین هایش او را به خاک سیاه نشاند. خود ساندرار در کتاب « پاناما » به این داستان چنین اشاره می کند :

« سان فرانسیسکو » ! در آنجا بود که تو داستان ژنرال سوتر را می خواندی ، مردی که کالیفرنیا را برای ایالات متحده فتح کرد ، مردی که میلیاردر بود ولی با کشف معادن طلا در زمین هایش ورشکست شد .

مجموعه
ادبیات
امروز
۲

موئیرا

اثر « ژولین گرین »

ترجمه عبدالله توکل

سرگذشت تیره و پر از کابوس جوانی که از گوشه جنگل خویش به نیویورک می آید و دانشجوی یکی از دانشگاههای امریکا می شود و آنجا افکار و عقایدی که بی پروا در باره « جنس » و « مذهب » بزبان می آید وی را متنفر و مشمئز می کند .

او که موجودی تنها و کمگشته و سرگردان و تیره بخت است ، قربانی آماده سانحه ای است که همزمان با ظهور موئیرا ، دختر هرزه گرد و هیستریک صاحب خانه ای که در آن زندگی می کند ، رخ می دهد .

ژولین گرین با قلم بی رحم و تشویش آور خویش ، در این داستان دنیائی از سایه ها و تهدید و جبر و فاجعه آفریده است ، دنیائی که سرنوشت در آن ، چون همآوردی نیرومند در برابر ما قد بر می افرازد ، چندانکه گوئی خود سرنوشت قهرمان داستان است .

داستانهایی از يك جيب

و داستانهایی از جيب ديگر

اثر «كارل چاپك» نویسنده چك

ترجمه ایرج نوبخت

«اگر گیر بیفتی مهم نیست . بعقیده من توی زندان مجرد آدم بهتر می تواند شعر بگوید . اگر من قدرت داشتم همه این شاعر های امروزی را می کردم توی زندان که بتوانند خوب شعر بگویند .»

از داستان «دزد شاعر»

«اصلا چه رابطه ای می توانست بین او و يك سیاه پوست وجود داشته باشد ، سیاه پوستی که کار می کرد و «سعدی» را هم می شناخت . یادش افتاد که گاهی در «نیواورلئان» سیاه پوستی را لینگ می کردند و این کار كفاره خوشبختی يك انسان بود . و شاید هم تمام فلسفه زندگی در این است که انسان ندای قلبش را نا دیده بگیرد . یکی می گفت : «به این سبب افکار گوناگون به انسان داده شده است که او بداند تنها يك فکر برای زندگی کردن کافی نیست .»

از داستان «حق الكوت»

«تاجر که معلوم بود از آن ناقلاهاست جواب داد :
- دوست عزیز ؛ پس ما همکاریم من خودم يك راهزن معروف هستم
اسم من «چیلکا» ی خونخواراست . مگر اسم من به گوش شما نخورده ؟
- راهزن جوان جا خورد و گفت :
- افتخار شنیدن اسم شما را نداشتم . همکار عزیز ؛ من دفعه اول
است که دست به راهزنی می زنم ! این شغل ارثیه پدر من است»

از داستان «قتله راهزن»

عزاداران بیل

از : غلامحسین ساعدی

و خانه گدا خانوم شلوغ بود . روی پله ها و کف حیاط و اتاق ها ؛ حتی در رف های دیوار هم آدم خوابیده بود . صدای کندو از خانه شنیده می شد . همه به یکدیگر چسبیده بودند . زاری می کردند

گدا خانوم که هر دو چشمش کور بود ؛ روی کرسی نشسته بود وسط بالاخانه . سرش را آرام بر می گرداند و به زاری ها گوش می داد هر وقت که زاری از يك گوشه می برید ؛ فوری به آن طرف بر می گشت . زاری دو باره شروع می شد .

در اتاق پائین مرد ها جمع شده بودند و بالای اتاق ، حاج شیخ نشسته بود با سر و صورت و شکم پف کرده ؛ چند برابر دیگران ، پا های بزرگ و ورم کرده اش را دراز کرده بود وسط اتاق ؛ تسبیح چوبی بزرگی را آویخته بود به گردنش . چشمانش سقف اتاق را می کاوید . يك نفر سقا با لباس سیاه و سبز بین جماعت می گشت و به تشنه ها آب می داد .

از « قصه دوم » کتاب

شریفجان ، شریفجان

اثر تازه تقی مدرسی

و . . . و خانه شان اینقدر خالی و بیکس بود که فرهاد احساس می کرد در ته چاهی افتاده است و آسمان آبی و آفتابی آنقدر از او دور بود که وقتی چشمش را به آسمان می انداخت چشمش سیاهی می رفت و سرش بدوار می افتاد . لازم نبود که گوهر ساکت و تودار پهلویش روی زمین بنشیند و لبه های چادرش را زیر رانهایش جمع بکند و همانطور که برای او چائی بریزد ، یواش در گوشش غرغر کند :

« ننه مادرت رفته ، کجا رفته ، من نمیدانم . فقط می خواستم بدانم . »

سرت را پائین بیانداز و صدایش را در نیاور و چائیت را اینطور هورت نکش . و اشکهای چشمش را با گوشه چادرش پاک بکند و بگوید :

« من می دانستم عاقبت اینکار چیست . التماسش کردم ، سر راهش را گرفتم ولی بخرش نرفت . ، و فرهاد چیزی نگوید و بگوشه حیاط پناه ببرد و زیر آفتاب بایستد و چشمهایش را تنگ بکند و نگاهش را بدر حیاط بدوزد . اینها لازم نبود و بدر او نمی خورد . کاری از دستش بر نمی آمد . جز اینکه صبر بکند و انتظار بکشد »

از فصل پنجم کتاب

عقاید فلسفی ابوالعلاء

فیلسوف معرّه

تألیف عمر فروخ ترجمه حسین خدیوچم

از انتشارات مروارید - ۴۲۴ صفحه

رقعی ۸۰ ریال

کتابی است جامع در باره زندگی و افکار فلسفی ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف نابینای قرن پنجم هجری که او را با خیام و دانته مقایسه می‌کنند. نویسنده در این کتاب پس از تحقیق درباره زندگی ابوالعلاء به شرح افکار فلسفی او پرداخته و در خلال این مباحث نمونه‌هایی از اشعار او را به تناسب هر بحث آورده است. در متن فارسی، پس از اینکه ترجمه فارسی این ابیات در فصلها با شماره گذاری درج شده، در پایان کتاب متن عربی آنها با همان شماره‌ها چاپ شده است و خواننده می‌تواند با توجه به شماره‌ها به اصل عربی هر یک از ابیات باسانی مراجعه کند.

صادق هدایت در زندان زندگی

نوشته حسن حنائی

۱۸۸ صفحه رقی - ۵۰ ریال

مؤلف برای تنظیم این کتاب کوشش زیادی بکار برده است؛ ظاهراً به همه کتابها، مجلات و آثار هدایت و آنچه در باره او نوشته شده است مراجعه کرده و قسمت‌هایی از آنها را در کتاب خود نقل کرده است. همچنین به دوستان و نزدیکان صادق هدایت مراجعه کرده و اطلاعاتی از آنها گرفته است. کتاب با فهرست کاملی از

آثار هدایت با ذکر تاریخ چاپ آنها (کرو نو- لوژی به سبک فرنگی) آغاز شده است که بسیار جالب است. اما لحن کتاب بطور کلی بسیار احساساتی است و تاحدی «پاته تیک» که برای این قبیل کتابهای تحقیقی مناسب بنظر نمی‌رسد.

فیلم و کارگردان

نوشته «دان لیوینگستن»

ترجمه و تنظیم و شرح: مهندس

ناصر سعیدی

۲۹۲ صفحه رقی زرکوب - ۱۲۰ ریال

مترجم کتاب که در دانشگاه جنوبی کالیفرنیا در دانشکده سینما توگرافی تحصیل کرده و خود درباره سینما صاحب نظر است در مقدمه کوتاه خود کتاب را چنین معرفی می‌کند: «این کتاب که در آن بزبانی ساده اصول و قوانین فن کارگردانی سینما و مسائل و مشکلاتی که کارگردان در خلال ایجاد اثر خود با آن روبرو است تشریح شده است، می‌تواند در شرایط فیلمسازی امروز کشور ما برای طبقه‌ای که در زمینه فیلمسازی فعالیت می‌نمایند بسیار مفید واقع شود و آنها را با اصول و مبادی فن کارگردانی سینما بطور خیلی نزدیکی آشنا نماید. در واقع می‌توان گفت که این کتاب می‌تواند راهنمای کارگردانها قرار گیرد.»

در این کتاب مسائل مربوط به تهیه فیلم از قبیل تکنیک فیلم، هنرپیشگان، صدا، سناریو، و بالاخره فیلم‌های نمایشی و فیلم‌های آموزشی و تلویزیون بحث شده است.

